

شیوه‌های تعامل امیرمؤمنان علی علیه السلام با مخالفان

سیدمحمد امام*

غلامحسن محرمی**

چکیده

امیرمؤمنان علی علیه السلام از شیوه‌های کلامی و همچنین شیوه‌های غیرکلامی در تعامل با مخالفان استفاده کرد. ایشان هم در زمان پیش از حکومت و هم در زمان حکومت خویش، با مخالفان گفت‌وگوی حضوری داشته و در زمان حکومت هم از روش نامه-نگاری در تعامل با مخالفان استفاده کرده است. همچنین دیگر روش‌های کلامی مورد استفاده حضرت، در تعامل با مخالفان، وعظ و خطابه است که شامل این موارد می‌شود: احتجاج با مخالفان؛ تهدید مخالفان؛ مذمت مخالفان و روشنگری از طریق بیان ظلم، مکر و حيله مخالفان. شیوه‌های غیرکلامی تعامل علی علیه السلام با مخالفان عبارت‌اند از: مدارا؛ نبرد مسلحانه و برخورد با بدعت‌ها در گردآوری مطالب، از روش اسناد کتابخانه‌ای و در مقام داوری تحقیقات مشابه پیشین، از روش توصیفی - تحلیلی بهره گرفته شده است.

واژگان کلیدی: تقیه، مدارا، مخالف، تعامل، ارتباط کلامی و غیرکلامی.

پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

انبیاء و اوصیای آن‌ها در طول تاریخ، همواره در مسیر عبودیت خداوند متعال بوده و مردم را به سوی بندگی خدا، ایمان و سعادت دعوت می‌کردند. ایشان همواره مخالفانی داشتند که تحت تأثیر دسیسه‌های شیطان، در مقابل آنان مانع تراشی می‌کردند. امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز وصی پیامبر خاتم بود و آن دسته از مخالفان حضرت که عامدانه با ایشان مخالفت می‌کردند همچون مخالفان پیامبر صلی الله علیه و آله، در زمره منافقان بودند. هرچند شماری از مخالفان، بر اثر جهل و تزویر شیاطین در ورطه مخالفت با آن حضرت افتادند ولی باین حال، خط مقابل آن حضرت، همواره خط باطل بوده است؛ از این رو ولایت آن حضرت بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، شاخصه هدایت‌مندی بوده است. سبک تعامل سیاسی امیرمؤمنان علی علیه السلام با مخالفان، همواره در راستای هدایت آنان بوده و آن حضرت همواره تلاش می‌کرد تا بیشترین جذب و کمترین دفع را داشته باشد. با توجه به جایگاه والای ائمه اطهار علیهم السلام و الگو بودن آنان، ضروری است تا ابعاد مختلف زندگی آن بزرگواران از جمله شیوه‌های تعامل آنان با مخالفان به خوبی تبیین شود و این امر، ضرورت چنین تحقیقی را به نیکویی نشان می‌دهد.

کتابی که دقیقاً با عنوان این مقاله نگاشته شده باشد، نیافتیم؛ اما کتاب‌هایی در این رابطه نگاشته شده که هرکدام از منظری بدین مقوله پرداخته‌اند و از این میان می‌توان به کتاب‌های زیر اشاره کرد:

- تعامل امام علی علیه السلام با مخالفان به نویسندگی اعظم و یسمه که توسط پژوهشگر باقر العلوم علیه السلام منتشر شده است.
- حکومت‌نامه امام علی علیه السلام و مخالفان؛ این کتاب توسط پدیدآورندگان و به اهتمام کاظم قاضی‌زاده توسط دفتر نشر معارف منتشر شده است.
- امام علی علیه السلام و خوارج؛ سیدجعفر مرتضی عاملی که توسط دکتر محمد سپهری به فارسی ترجمه و توسط پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه منتشر شده است.
- مقالاتی نیز در این رابطه به چاپ رسیده که به شرح زیر است:
- حقوق مخالفان سیاسی در حکومت امام علی علیه السلام، هدی غفاری، فقه و حقوق خانواده، ۱۳۸۵، شماره‌های ۴۱ و ۴۲.
- جایگاه دشمنان و مخالفان در نگرش سیاسی امام علی علیه السلام، علی‌اکبر علیخانی، روش‌شناسی علوم انسانی، بهار ۸۰، شماره ۲۶.
- آزادی مخالفان سیاسی در حکومت امام علی علیه السلام، محمدحسین سعید، حکومت اسلامی، ۱۳۷۹، شماره ۱۷.

در کتاب‌ها و مقالات فوق‌الذکر که از آن‌ها به‌عنوان پیشینه تحقیق خویش یاد شد، اشاره شده که امیر مؤمنان علی علیه السلام در تعامل با مخالفان به مسأله هدایت آن‌ها و پرهیز از خشونت و پرداختن به حل منطقی اختلافات توجه داشته و نبرد، آخرین شیوه تعامل حضرت بوده که به‌ناچار به‌کار گرفته می‌شده است و این نوشتار در صدد اثبات این مطلب است. اما آنچه به‌عنوان نوآوری این مقاله نسبت به کتاب‌ها و مقالات ذکر شده است، این است که در تحقیق پیش‌رو تعامل امیر مؤمنان علی علیه السلام با مخالفان به شیوه‌های کلامی و غیر کلامی تقسیم شده است. مراد از شیوه‌های کلامی روابطی است که از طریق گفت‌وگو و به‌کاربردن کلمات و واژه‌ها ایجاد می‌شود که مهم‌ترین آن‌ها گفتن، شنیدن، خواندن و نوشتن است. از این‌رو کلمات و سخنرانی‌ها و نامه‌نگاری‌های حضرت در تعامل با مخالفان، در شیوه‌های کلامی و سایر شیوه‌های تعامل حضرت با مخالفان که غیر از گفت‌وگو و به‌کاربردن کلمات و واژه‌ها است، در شیوه‌های غیر کلامی بررسی شده است. ضمن اینکه هدف از انجام این تحقیق بازگ کردن شیوه‌های تعامل حضرت با مخالفان به‌طور دقیق با تفصیل است که بیان شد. اگرچه در تحقیقات فوق‌الذکر، تعامل حضرت با مخالفان ذکر شده، اما در این تحقیق سعی شده علاوه بر ذکر شیوه‌های تعامل حضرت با مخالفان، چگونگی استفاده و الگوگیری از این شیوه‌ها توسط پیروان آن حضرت نیز بررسی شود و از این منظر نیز می‌توان ادعا کرد که مقاله پیش‌رو جنبه نوآوری نسبت به سایر تحقیقات مشابه دارد.

مسئله اصلی و سؤال اساسی در مقاله پیش‌رو چنین زیر است: تعامل امیر مؤمنان علی علیه السلام با مخالفان خویش در دوران پیش از حکومت و بعد از آن، چگونه بوده و ایشان از چه شیوه‌هایی بهره می‌جست؟

(۱) مفاهیم

الف) شیوه

در فارسی به‌معنای روش است که در مورد نحوه انجام کاری به‌کار می‌رود (ر.ک: دهخدا ۱۳۴۹، ۲۶، ۲۲۹)؛ در معنای راه و روش است (معین ۱۳۸۶، ۲، ۱۴۶۹) همان نحوه عمل است و معادل آن در عربی، طریقه است یعنی راهی را که شخصی در عملی برای خود برمی‌گزیند و از آن به سیره نیز تعبیر می‌شود و می‌تواند به‌معنای روش کلی یک نفر یا یک گروه در تعامل با دیگران باشد.

ب) تعامل

تعامل از باب تفاعل، [بر وزن تکامل] (مصدر عربی) به‌معنای معامله کردن و بر یکدیگر اثر گذاشتن است (انوری ۱۳۸۱، ۳، ۱۷۷۷). چنان‌که در کتاب‌های صرفی گفته‌اند، در معنای

باب تفاعل، دوطرفی بودن و تقابل عمل نهفته است، یعنی دادوستد دوطرفی (صداقت ۱۳۹۳، ۲۵) و در این جا منظور همان اثر گذاشتن است که افراد انسانی در رابطه با همدیگر دارند.

ج) تقیه

حروف اصلی آن «وقی» است و «واو» آن به «تا» تبدیل شده است؛ بنابراین هم‌ریشه با لغت تقوا است که اصل آن «وقی» بوده است. مصدر ثلاثی مجرد آن «وقی» و «وقایه» بوده و به معنای صیانت و نگه‌داری چیزی از آن‌چه به او آزار و زیان می‌رساند (راغب اصفهانی ۱۴۳۰، ۷۰۷). این واژه، به معنای حفظ نفس از عذاب و گناه به وسیله عمل صالح نیز هست (ابن منظور ۱۴۰۸، ۵، ۳۷۸).

برای فهم معنای اصطلاحی تقیه، باید تعریف این واژه را در میان نوشته‌های اندیشمندان اسلامی به دست آورد. شیخ مفید می‌فرماید:

تقیه پنهان کردن حق و پوشاندن عقیده حق است و نیز مخفی کاری و ترک آشکارسازی با مخالفت در مورد چیزهایی است که ضرر دین و دنیا را در پی دارد (مفید ۱۳۶۳، ۲۴۱).

رشید رضا در تعریف تقیه می‌گوید:

تقیه، گفتار یا کردار مخالف با حق است، به جهت حفظ از ضرر (رشید رضا بی‌تا، ۲۰۸، ۳).

د) مخالف

از ماده خُلف به معنای نقض عهد آمده (فراهیدی ۱۴۰۹، ۴، ۲۶۷) و همچنین به معنای اختلاف، تفرقه و وفانکردن به عهد است (علی عبدالله ۱۳۷۷، ۱۳۰).

مخالف به معنای ناموافق بودن با کسی در موردی (معین ۱۳۸۶، ۳، ۲۶۸) و همراه نبودن با او که ضد موافق است و به معنای هم‌رأی و هم‌فکر است (همان ۱۹، ۳۱۹). چه بسا مخالفی که دشمن نباشد و چه بسیار مخالفانی که دشمن نیز هستند و لازم است شیوه‌های تعامل با هر یک از آن‌ها به مقتضای حالشان، رعایت شود؛ زیرا بدیهی است که مخالف غیرمعاند با مخالف معاند تفاوت دارد و مخالفان امیرمؤمنان علی علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله کسانی بودند که علی‌رغم آن‌که می‌دانستند حضرت شایستگی کامل، برای رسیدن به خلافت رسول‌الله صلی الله علیه و آله دارد، حق ایشان را غصب کرده و حکومت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر جامعه را تا ۲۵ سال به تأخیر انداختند؛ اما پس از قتل عثمان، مردم با هجوم بر خانه امیرمؤمنان علی علیه السلام با ایشان بیعت کردند و حضرت در حدود پنج سال حکومت کرد که در این سال‌ها نیز با گروه‌های مخالف گوناگونی روبرو شد که عبارت بودند از: طرفداران بنی‌امیه، گروه قاعدین، بیعت‌شکنان، خوارج و بدعت‌گذاران؛ و سرانجام توسط یکی از همین مخالفان (که از گروه

خوارج بود)، در روز نوزدهم ماه رمضان سال چهارم هجری به شهادت رسید. در یک نگاه کلی شیوه‌های تعامل امیر مؤمنان علی علیه السلام را می‌توان به دو بخش شیوه‌های کلامی و شیوه‌های غیرکلامی تقسیم‌بندی کرد و هر یک از این شیوه‌ها را در قبل و بعد از حکومت حضرت، مورد بررسی قرار داد. تفصیل مطلب به‌قرار زیر است.

۲) شیوه‌های کلامی

شیوه‌های کلامی عبارت‌اند از شیوه‌هایی که در آن‌ها حضرت مستقیماً با سخن گفتن یا با ارسال نامه، با مخالفان تعامل داشته است که عبارت‌اند از:

الف) گفت‌وگوی حضوری با مخالفان پیش از حکومت

به‌رغم آن‌که امیر مؤمنان علی علیه السلام از حق خلافتش بازداشته شد، اما وی در جامعه اسلامی مشارکتی فعال داشت و در مشکلات علمی، مشاور خوبی برای خلفا به حساب می‌آمد و با گفت‌وگوهای حضوری خود با سه خلیفه نخست، بارها ایشان را ارشاد کرد؛ از این‌روست که عمر بارها این جمله معروف را در مورد امیر مؤمنان علیه السلام گفته است که لو لم یکن علی بن ابی طالب اگر علی علیه السلام نبود، عمر هلاک می‌شد» (ر.ک: صدوق ۱۴۱۳، ۴، ۳۶). همچنان که از او نقل شده که گفت: «لو لم یکن علی بن ابی طالب چون لها ابو حسن؛ زنده نباشم برای هیچ امر دشواری که ابوالحسن علیه السلام در آن نباشد (مفید ۱۳۸۶، ۱، ۲۸۱). امیر مؤمنان علی علیه السلام اگرچه علیه غاصبان خلافت قیام نکرد اما از اعتراض به خطاهای خلفا نیز باز ننشست. موارد فراوانی در تاریخ نقل شده که حضرت در گفت‌وگوی حضوری، مراتب اعتراض خود را نمایان کرده است. در ادامه به ذکر چند نمونه بسنده می‌کنیم:

- امیر مؤمنان علیه السلام در اعتراض به ابوبکر در مورد غصب خلافت به وی فرمود: ... «حق ما را رعایت نکردی؛ (مسعودی ۱۹۶۵، ۲، ۳۰۱)». با اینکه امیر مؤمنان علیه السلام به خاطر مصلحت اسلام قیام نکرد، ولی در تعامل با مخالفان، اتمام حجت می‌کرد و حقایق را می‌گفت، تا شیعیان نیز در شرایط مشابه، از گفتن حقیقت به بهانه تقیّه خودداری نکنند.

- آن زمان که پس از واقعه سقیفه، علی علیه السلام را به مسجد آوردند تا با ابوبکر بیعت کند، حضرت فرمود: «من نسبت به این امر شایسته‌تر هستم، من لیاقتم از شما بیشتر است، شما باید با من بیعت کنید نه من با شما» سپس حضرت به خویشاوندی خود با پیامبر صلی الله علیه و آله احتجاج کرد. عمر گفت: «رهایت نمی‌کنیم تا بیعت کنی». حضرت خطاب به عمر فرمود: «تو شیر می‌دوشی که از آن خواهی آشامید.» (ر.ک: دینوری ۱۳۸۲، ۱، ۱۲ و ۱۱). مراد حضرت این بود که عمر برای ابوبکر دلسوزی نمی‌کند، بلکه به روزی فکر می‌کند که

خودش به عنوان خلیفه بعد از ابوبکر تعیین می شود و مردم باید با او بیعت کنند. می بینیم که وقتی حضرت نتوانست حق خود را از غاصبان حق خلافتش بازپس گیرد، از کشف حقیقت و پرده برداری از نیت مخالفان باز ننشسته و ماهیت آنان را بازگو کرده تا در تاریخ بماند. این درسی است برای شیعیان که گاهی قیام علیه مخالفان به صلاح اسلام نیست و نباید بدان اقدام کرد؛ اما در چنین شرایطی اگر بتوان پرده از نیت مخالفان برداشت، باید بدان اقدام کرد.

همچنین وقتی حضرت زهرا (علیها السلام) به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: «وصیت می کنم که ابوبکر و عمر بر من نماز نخوانند و بر جنازه ام حاضر نشوند.» (مجلسی ۱۴۰۳، ۴۳، ۱۸۳)؛ امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به وصیت همسرش، او را شبانه دفن کرد (کلینی رازی ۱۳۸۱، ۱، ۴۶۱). سپس در قبرستان بقیع چند صورت قبر ساخت و بر آنها آب پاشید تا مانند قبر تازه به نظر آید (مجلسی، همان). عمر و یارانش آمدند و گفتند: «زن ها را می آوریم و این قبرها را می شکافیم تا ببینیم جسد زهرا (علیها السلام) در کجاست و بر آن نماز می خوانیم.» امیرمؤمنان علی (علیه السلام) غضبناک به بقیع آمد و فرمود: «چنان چه کسی از شما به این قبرها دست بزند، زمین را از خونش رنگین می کنم.» آنان که علی (علیه السلام) را در حال غضب دیدند، آن جا را ترک کردند (همان، ۱۷۱ و ۱۷۲). در تحلیل این ماجرا باید اشاره کرد که حضرت زهرا (علیها السلام) با وصیت خود، مظلومیتش را برای همیشه اعلام کرد؛ لذا امیرمؤمنان (علیه السلام) علاوه بر اجرای کامل وصیت، از آن دفاع هم کرد. پس باید حقیقت روشن شود و شیعیان حتی در شرایط تقیه می توانند با الگوگیری از این شیوه تعامل با مخالفان، مظلومیت خود را در تاریخ ثبت کنند تا حقیقت همواره زنده بماند.

عثمان که اشتباهات فراوانی در اداره جامعه اسلامی داشت مورد اعتراض اصحاب پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرمؤمنان (علیه السلام) قرار گرفت از جمله این که نقل شده ولید بن عقبه که استاندار عثمان در کوفه بود و با وی نسبت خویشاوندی نیز داشت به سبب شراب خواری شبانه، هنگامی که در محراب ایستاد، نماز صبح را چهار رکعت خواند و به مردم گفت: «میل دارید تا چند رکعت دیگر بر نماز صبح بیفزایم!» و در همان حال، آنچه خورده بود را در محراب مسجد بالا آورد. هنگامی که نماینده ای از میان نمازگزاران به مدینه رفت و ماجرا را به عثمان گزارش داد، با برخورد تند وی مواجه شد (اصفهانی ۱۴۱۴، ۴، ۱۷۸). شاکیان به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) متوسل شدند و حضرت نزد عثمان رفت و در اعتراض به این عمل عثمان به او فرمود: «حدود الهی را مهمل می گذاری و شاهدان علیه برادرت را کتک می زنی و قانون خدا را تغییر می دهی؟!» (مسعودی ۱۹۶۵، ۲، ۳۳۶). حضرت برای دفاع از حکم خدا و تثبیت حکومت دینی و امیدوارشدن مردم به حکومت اسلامی، علی رغم میل باطنی عثمان، بر ولید حد جاری ساخت (همان، ۳۴۵)؛ هم چنین ر.ک: امام ۱۳۹۳، ۵۴-۵۹). بدین ترتیب امیرمؤمنان (علیه السلام) سعی می کرد حدود الهی تعطیل

نشود و خویشاوندی با حاکمان، باعث استنشادن از مجازات نشود. پس گاهی نمی‌توان علیه مخالفان قیام مسلحانه کرد اما در چنین شرایطی باید بر جامعه اسلامی تأثیر گذاشت که اجرای حدود الهی از جمله این تأثیرگذاری بر جامعه اسلامی است.

ب) گفت‌وگوی حضوری با مخالفان در دوران حکومت

امیرمؤمنان علی علیه السلام با گفت‌وگوهای حضوری خویش تلاش کرد طلحه و زبیر را که به همراه عایشه سردمداران ناکثین به شمار می‌آیند از جنگ منصرف کند؛ بنابراین که وقتی آن‌ها از حضرت اجازه خواستند تا به بهانه عمره از مدینه خارج شده و به مکه بروند امام به آن‌ها فرمود: «شما قصد عمره ندارید.» طلحه و زبیر قسم خوردند که تنها هدفشان عمره است و قصد دیگری ندارند. حضرت فرمود: «شما درصدد خدعه، نیرنگ و شکستن بیعت هستید نه انجام عمره.» آن‌ها مجدداً سوگند یادکردند که قصد پیمان شکنی نداشته و فقط می‌خواهند عمره به‌جا بیاورند. حضرت باز هم با آن‌ها اتمام حجت کرد و فرمود: «بیعت خود را با من تجدید کنید» و آن‌ها بیعت خود را تجدید کرده و از محضر حضرت خارج شدند (ابن ابی‌الحدید ۱۳۷۷، ۱، ۲۳۲). حضرت با خوارج نیز گفت‌وگوی حضوری داشته و سعی کرد با سخنان خود، آن‌ها را از جنگ منصرف کند؛ از جمله اینکه به آنان فرمود: «تا وقتی که با ما هستید سه حق را برای شما لحاظ می‌کنیم: ۱. ورود به مسجد ۲. بیت‌المال ۳. جنگ نکردن.» (طبری ۱۴۰۳، ۴، ۵۳). بنابراین می‌توان گفت که امیرمؤمنان علیه السلام به مخالف خود تا وقتی که قیام مسلحانه نمی‌کرد، آزادی می‌داد و این روحیه، نشان از صلح‌طلبی و مدارای حضرت با مخالفان و تبلور اسلام راستین در زندگانی ایشان است.

ج) نامه‌نگاری

نامه‌نگاری حضرت عمدتاً به دوران خلافت ایشان و به‌طور خاص در برخورد با معاویه است که شرح آن بدین قرار است: پس از آن‌که امیرمؤمنان علیه السلام از جنگ جمل پیروزمندانه به کوفه رفت و حکومت اسلامی مستقر شد، نامه‌ای به معاویه نوشت و به دست جریر بن عبدالله بجلی سپرد تا آن را به شام برده و به دست معاویه برساند. به جریر دستور داد که اگر معاویه بیعت با امیرمؤمنان علی علیه السلام را پذیرفت که چه بهتر و اگر امتناع ورزید، معاویه را از حکومت شام خلع کند. خلاصه‌ای از نامه حضرت بدین شرح است:

ای معاویه! بیعت مهاجران و انصار با من، حجت را بر تو تمام کرده و تو را ملزم به اطاعت ساخته، طلحه و زبیر با من بیعت کردند سپس بیعت خود را شکستند... بدان که تو از طُلُقاء (آزادشدگان) هستی و برای این گروه، خلافت حلال نیست و حق عضویت

در شورا را ندارند، من به سوی تو و کسانی که از ناحیه تو مشغول کار هستند، جریر بن عبدالله را که از اهل ایمان و هجرت است اعزام کردم تا بیعت کرده و وفاداری خود را اعلام کنی (دینوری ۱۳۸۲، ۱، ۸۴۷).

پس از این ماجرا معاویه با خطبه خود مردم شام را علیه امیرمؤمنان علیه السلام شوراند و جنگ صفین را پایه نهاد اما برای جویندگان حق روشن شد که امام هیچ گاه به دنبال راه اندازی جنگ علیه مخالفان نبوده و با استدلال و منطق، سخنان راستین را به مخالفان ابلاغ می کرد. بنابراین نامه نگاری حضرت باعث شد تا حقایقی برای همیشه در تاریخ ثبت و ماهیت مخالف حضرت برملا شود. نامه نگاری هنگامی چنین تأثیر تاریخی را بر جای می گذارد که از جانب افراد تأثیرگذار نوشته شود. بدیهی است که در زمانه ما اگر اقلیت شیعه بخواهند با نامه نگاری ماهیت مخالفان خود را برای تاریخ و آیندگان روشن کنند، باید از جانب بزرگان آنان هم چون علماء و مراجع دینی نگاشته شود.

د) وعظ و خطابه

یک بخش از وعظ و خطابه های حضرت که در کتاب نهج البلاغه آمده مرتبط با مخالفان است که این بخش را می توان در قالب های زیر بررسی کرد.

یک) احتجاج با مخالفان

از سخنان امیرمؤمنان علی علیه السلام که در وقت مقتضی بیان شده و مخاطب آن زیبر بوده است؛ (چون زیبر نقض عهد کرده و در صدد جنگ با آن حضرت برآمد، آن جناب به او فرمود تو با من بیعت کرده ای، واجب است مرا پیروی کنی در پاسخ گفت، هنگام بیعت توریه کردم یعنی به زبان اقرار و در دل خلاف آن را قصد کردم، حضرت می فرماید: زیبر گمان می کند به دست بیعت کرده و در دل مخالف بوده، به بیعت خود مقرر است و ادعا دارد که در باطن خلاف آن را پنهان داشته، بنابراین باید حجت و دلیل بیاورد (تا راستی گفتار او معلوم شود) و اگر دلیلی نداشت بیعت او به حال خود باقی است باید مطیع و فرمان بردار باشد (فیض الاسلام ۱۳۷۰، ۶۰).

مضمون احتجاج حضرت، تسلیم شدن در برابر حق و عدم پیروی از هوای نفس است که باید مخالفان را بدان یادآوری و با آنها در این رابطه احتجاج کرد.

دو) تهدید مخالفان

از امیرمؤمنان علی علیه السلام خطبه ای نقل شده که پیش از جنگ نهروان، خوارج را از عاقبت شوم کارشان بر حذر داشته و آنان را نصیحت کرد و فرمود:

من شما را می‌ترسانم از اینکه صبح کنید در حالی که در میان این نهر و در بین این زمین‌های پست و بلند، کشته افتاده باشید بدون آنکه نزد پروردگار خود حجت و دلیلی داشته و نه برهان واضحی با شما باشد، دنیا شما را هلاک می‌کند و قضاء و قدر الهی شما را در دام می‌اندازد (با مخالفت با امام خود راهی جز کشته‌شدن برای شما نیست) (همان، ۱۲۰).

از این کلام حضرت نشان می‌دهد حتی الامکان و به هر وسیله‌ای باید از جنگ و خون‌ریزی پرهیز و به تهدید مخالفان اکتفا کرد. اما راجع به جنگ نهروان باید یادآوری کرد که خوارج، آغازگر جنگ بودند و امیر مؤمنان علیه السلام را ناگزیر از مقابله با خود کردند.

سه) مذمت مخالفان

امیر مؤمنان علیه السلام هنگامی که شنید بنی‌امیه او را متهم به شرکت در قتل عثمان کرده‌اند، فرمود:

آیا آشنایی بنی‌امیه به احوال من، آنان را از عیب‌جویی من بازداشت؟ آیا سابقه من در اسلام، نادانان را از زدن تهمت به من منع نکرد؟ و آنچه خداوند به سبیل پند بیان فرموده از زبان (گفتار) من بلیغ‌تر و نکوتر است (و باین حال اثر نکرد) من با خارج شوندگان از دین احتجاج می‌کنم، و با شک‌کنندگان در دین دشمنی می‌کنیم و... (ر.ک: همان، ۱۷۲ و ۱۷۳).

پیروان امیر مؤمنان علیه السلام باید این روش را از امام خود یاد بگیرند که از خود رفع تهمت کرده و علاوه بر اینکه باید خود در مسیر مستقیم قرار بگیرند، دیگران را نیز از جهل و نادانی خارج سازند.

چهار) روشنگری از طریق بیان ظلم، مکر و حيله مخالفان

امیر مؤمنان علیه السلام در قسمتی از خطبه ۱۴۴ نهج‌البلاغه به توییح و سرزنش بنی‌امیه و پیروانشان پرداخته و در توصیف آنان فرمود:

دنیا را اختیار کرده، آخرت را پشت سر انداختند، و از آب صاف و گوارا (تقوی و پرهیزکاری) چشم پوشیده و آب گندیده آشامیدند (به عذاب همیشگی تن دادند) گویا می‌بینم یک فاسق و گناهکار ایشان (عبدالملک بن مروان) را پیرو از مُنکر و کارهای زشت که با آن الفت و انس گرفته و رام و موافق گشته، تا اینکه موهای سرش بر آن کار زشت سفید شده و خواهیش به آن رنگ شده است (حکومت و سلطنت او به طول انجامیده، و زشت‌کاری جبلی و غریزه او شده) پس (به انجام هر کار زشتی) رو آورد درحالی که کف بر لب دارد (مست و بی‌پروا است) مانند دریای بزرگ پرموجی که

باک ندارد از آنچه غرق می‌کند، یا مانند افتادن آتش در گیاه خشک که نیندیشند از آنچه می‌سوزاند (در چنین زمانی) کجایند عقل‌های افروخته شده به چراغ‌های هدایت و دیده‌های نگرنده به نشانه تقوی و پرهیزکاری... (همان، ۴۳۹).

درسی که از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌توان در این رابطه آموخت این است که در راه حق، روشننگری مردم لازم است تا از روی جهل و نادانی گمراه نشوند.

۳) شیوه‌های غیر کلامی

شیوه‌های غیر کلامی تعامل امیرمؤمنان علیه السلام با مخالفان عبارت است از شیوه‌هایی که حضرت با نحوه برخورد خود تعاملی را با مخالفان داشته است و این شیوه شامل همه برخوردها به جز سخن گفتن با مخالفان و ارسال نامه به آنها است که عبارت‌اند از:

الف) مدارا

واژه «مدارا» از ماده «دری» یا «درأ» است که اگر از ماده (دری) باشد، به معنای آگاهی و شناختی است که از راه مقدماتی پنهان و غیر معمول به دست می‌آید (راغب اصفهانی ۱۴۳۰، ۲۲۷)؛ اما اگر مدارا را از ماده «درأ» بدانیم به معنای دوری جستن از شر کسی است (طریحی بی تا، ۴، ۲۵۵).

از این رو درباره صید آهو از راه حیل و مقدمات غیر معمول گفته می‌شود: «دریت الطبی» (ابن منظور ۱۴۰۸، ۱۴، ۲۵۵). «درأ» نیز در اصل به معنای دفع کردن است (احمد بن فارس بن زکریا ۱۴۱۰، ۲۷۱). بر این اساس، واژه مدارا که به معنای ملاحظت و برخورد نرم است، اگر از ماده «دری» باشد، بامعنای اصلی آن (دریت الطبی) تناسب دارد؛ گویی آدمی با تحمل طرف مخالف و برخورد ملایم با او، وی را در کمند محبت خویش گرفتار می‌سازد و اگر از «درأ» گرفته شده باشد، به این مناسبت است که آدمی با برخورد ملایم خویش، بدی را دفع می‌کند (ابن منظور، همان).

از آنجاکه در مدارا، مفهوم «پرهیز و احتیاط» نهفته است، کاربرد بیشتر آن درباره مخالفان و دشمنان است، برخلاف «رفق» که کاربرد آن بیشتر درباره موافقان و دوستان و غیر مخالفان است (ر.ک: ایروانی ۱۳۸۴)؛ برای نمونه در این باره در روایت چنین آمده است: «لَا يَسْتَوِي بَيْنَ مَدَارَاتِ الْفَوْنِ وَأَمَّا الْفَوْنُ فَهُوَ مَدَارَاتُ» (امام عسکری علیه السلام ۱۴۰۹، ۳۵۴).

مدارا با مخالفان در زمانی که حکومت در دست مخالفان است، اگر جهت حفظ یکپارچگی جامعه اسلامی و وحدت صفوف آنان باشد تقیه مداراتی خوانده می‌شود، با

این توضیح به بررسی تعامل امیر مؤمنان علیه السلام با مخالفان در مواردی که شیوه تعامل حضرت مدارا کردن با مخالفان بوده از زمان رحلت پیامبر تا زمان شهادت حضرت می‌پردازیم:

یک) تقیه مداراتی با مخالفان سیاسی قبل از حکومت

هدف از این تقیه، حُسن معاشرت، مدارا و جلب مودت و در نتیجه تحقق وحدت میان مسلمین است. این تقیه دو وجه دارد، چرا که شیعه از یک طرف با شرکت یکپارچه در شعائر الهی، نماز جماعت و سایر مظاهر وحدت، به وحدت کلمه و عدم پراکندگی مسلمانان برابر کفار و دشمنان کمک کرده و از سوی دیگر، با رفع هرگونه اتهام، خود را از صفوف مسلمین جدا نکرده و دچار مخاطره نشده است (فاضل لنکرانی ۱۳۷۲).

امیر مؤمنان علی علیه السلام با مخالفان سیاسی خود در قبل از حکومت با روش تقیه مداراتی برخورد می‌کرد؛ بدین شرح که حضرت با این روش خود یعنی حسن معاشرت در جامعه اسلامی و شرکت منظم در شعائر الهی مثل نماز جماعت و سایر مظاهر وحدت، سعی در عدم پراکندگی مسلمانان و حفظ قدرت اسلامی در برابر مرتدان و کافران داشت.

یکی از خطرانی که در آن زمان اسلام را به شدت تهدید می‌کرد و امیر مؤمنان علیه السلام برای دفع آن خطر با ابوبکر بیعت کرد، خطر مرتدان و پیامبران دروغین که از جمله آن‌ها «مسیلمه»، «طلیحه» و «سجاح» بود که هر کدام طرفداران و نیروهایی دور خود گرد آورده بودند و قصد حمله به مدینه را داشتند. بیعت امیر مؤمنان علی علیه السلام با ابوبکر زمانی بود که از وجود آن‌ها احساس خطر و با ابوبکر بیعت کرد و مسلمانان از این امر خوشحال گشته و کمر به جنگ با مرتدین بستند و از هر سو، سپاه به حرکت در آمد (بلاذری ۱۹۵۹، ۱، ۵۸۷؛ هم‌چنین ر.ک: عسکری ۱۳۸۶، ۱۵۰) حضرت در این باره چنین فرمود:

(پس، از بیعت با ابوبکر) دست نگه داشتم (بیعت نکردم)، در حالی که یقین داشتم که همانا در میان مردم، من به مقام محمد صلی الله علیه و آله سزاوارترم از کسانی که حکومت را بعد از او به دست گرفتند. پس در این حال درنگ کردم... تا دیدم گروهی از مردمی که مرتد شده‌اند و از اسلام برگشته‌اند، دعوت به نابودی دین خدا و آیین پیامبر صلی الله علیه و آله می‌کنند. پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، در اسلام رخنه و ویرانه‌ای ببینم که مصائب حاصل از این رو، بسیار عظیم‌تر باشد بر من تا از دست دادن سرپرستی و حکومت بر کارهای شما؛ حکومتی که کالایی چند روزه بیش نیست و آنچه از آن حاصل می‌شود از میان می‌رود، مانند سراب یا ابری که پراکنده شود. پس در این هنگام، به نزد ابوبکر رفتم و با او بیعت کردم... (صبحی صالح ۱۴۱۴، ۱۵۱؛ هم‌چنین ر.ک: عسکری ۱۳۸۶، ۱۵۰ و ۱۵۱).

علاوه بر این‌ها، امیر مؤمنان علیه السلام در آن زمان از یاران کافی برخوردار نبود تا بتواند برای رسیدن به حکومت به کمک آن‌ها با مخالفان اعتماد کند؛ از این رو هنگامی که از امام رضا علیه السلام

سؤال شد که چرا امیرمؤمنان ۲۵ سال بعد از رحلت رسول اکرم ﷺ جنگ نکرد، فرمود: «امیرمؤمنان ﷺ در این باره از رسول خدا ﷺ که چهارده سال و هفت ماه به مشرکان مهلت داد (سیزده سال در مکه و نوزده ماه در مدینه) و با آنان جنگ نکرد سرمشق گرفت و علت ترک مبارزه در این مدت، نبودن یاور بود و حضرت امیر ﷺ نیز یاور نداشت تا مبارزه کند.» (صدوق بی تا، ۱، ۱۷۸). از این رفتار امیرمؤمنان ﷺ می توان فهمید که در مواجهه با مخالفان باید روش عاقلانه را در پیش گرفت، مصلحت سنجی کرد و از شتاب زدگی پرهیز کرد؛ بنابراین همواره باید توجه داشت که سرمایه و نیرو را در شرایط مشابه حفظ کرد.

دو) مدارای امیرمؤمنان ﷺ با قاعدین

پس از بیعت عموم مردم با امیرمؤمنان علی ﷺ تنی چند از افرادی که در میان مردم از شهرت نیز برخوردار بودند، از بیعت با ایشان اجتناب کردند و یا با فاصله معناداری سرانجام بیعت کردند. از این افراد در میان مورخان معاصر به قاعدین یاد می شود. البته در مورد تعداد افرادی که از بیعت با حضرت اجتناب کردند، در میان مورخان اختلاف وجود دارد به طوری که طبری معتقد است که تنها هفت نفر از بیعت با امیرمؤمنان ﷺ سرباز زدند که عبارت اند از: سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر، صهیب، زید بن ثابت، محمد بن مسلمة، سلمة بن وقش و اسامة بن زید و در ادامه می گوید: تا آنجا که می دانیم هیچ کس از انصار از بیعت با علی ﷺ باز نماند (طبری ۱۳۷۵، ۶، ۲۳۳۲). البته در روایات برخی از مورخان دیگر تعداد این افراد بیشتر هم ذکر شده و افرادی هم چون حسان بن ثابت و سعد بن مالک و... به این افراد اضافه شده اند.

امیرمؤمنان علی ﷺ برخلاف خلفای گذشته، مخالفان خود را هرگز مجبور به بیعت نکرد و اساساً به بیعت تحمیلی اعتقادی نداشت و همواره با مخالفان سیاسی خویش تا پیش از آنکه جنگی واقع شود، مدارا می کرد. چنان که عمار یاسر به حضرت عرضه داشت: «ای امیرمؤمنان! همگی از روی میل و رغبت و یا اکراه، به صورت اختیار و یا ناگزیر بودن آمدند و بیعت کردند. جماعتی از مشاهیر همچون عبدالله بن عمر، محمد بن مسلمة، اسامة بن زید، حسان بن ثابت و سعد بن مالک مانده اند، اگر امیرمؤمنان مصلحت داند، ایشان را بخواند تا به خدمت بیایند و در بیعت با شما با مهاجر و انصار موافقت کنند.» علی ﷺ فرمود: «ای عمار! کسی که به ما رغبت ندارد و ما را نیز با او حاجتی نیست، چه واجب است دیدار او؟» (کوفی ۱۳۸۰، ۳۹۵). هر چند که قاعدین با توجه به شهرشان در میان مردم شک و شبهه را در جامعه ایجاد کردند و باعث شدند امیرمؤمنان علی ﷺ نتواند از همه هواداران خود در جنگ های جمل و صفین بهره ببرد، ولی حضرت هیچ گاه راه خشونت را در برابر آنها اتخاذ

نکرد و همواره با آنها مدارا می‌کرد، ولی همان‌طور که پیش‌ازاین نیز گفتیم حضرت هیچ‌گاه از گفتن حق در طول حیات پر برکتش باز نایستاد و در بسیاری از خطبه‌های خود، قاعدین و کسانی که تحت تأثیر آنان بودند را سرزنش کرد (قبادپور ۱۳۸۸).

سه) مدارا با مخالفان عقیده

در حکومت امیر مؤمنان اقلیت‌هایی از اهل کتاب می‌زیستند که شیوه تعامل حضرت با آنها بر اساس مدارا و رعایت اصول اخلاقی بوده است. برای نمونه نقل شده که روزی حضرت در سفری پیاده، با غیرمسلمانی هم‌سفر شد. غیرمسلمان از او پرسید: کجا می‌روی ای بنده خدا؟ حضرت فرمود: کوفه، چون بر سر دوراهی رسیدند، همان راهی را رفت که غیرمسلمان می‌رفت. مرد علت را پرسید. امام فرمود: اوج (هم‌سفری و) هم‌نشینی آن است که انسان، دوستش را چند قدمی بدرقه کند. پیامبر صلی الله علیه و آله به ما چنین فرمانی داد. مرد پرسید: (واقعاً) رسول خدا چنین فرمانی داد؟ حضرت فرمود: آری. مرد مسلمان گشته، گفت: من به اسلام گواهی می‌دهم. و به دنبال امام رهسپار شد (مجلسی ۱۴۰۳، ۵۳، ۴۱).

هم‌چنین نقل شده که در زمان حکومت حضرت، ایشان روزی نابینایی را دید که دست به گدایی دراز کرده است. پرسید: پیرمرد کیست؟ گفتند: مردی مسیحی است، از کارافتاده و گدایی می‌کند. حضرت فرمود: «تا زمانی که پیر و ناتوان نشده بود از او کار کشیدید، اینک (که به این حال و روز افتاده، نیکی خود را) از وی بازداشته‌اید؟ از بیت‌المال خرج او را بپردازید.» (حر عاملی ۱۴۰۹، ۱۵، ۶۶). اقلیت‌های دینی در حکومت امیر مؤمنان علیه السلام همانند مسلمانان اجازه داشتند در کشورهای اسلامی «مطب» دایر نمایند و مردم را مداوا کنند (سیدی ۱۳۹۳، ۱۸۲). این آزادی حرفه و رجوع به متخصص، چنان عادی بود که پس از ضربت خوردن امام، طیبی غیرمسلمان که از تخصص بالایی برخوردار بود را بر بالین ایشان آوردند (مجلسی ۱۴۰۳، ۲، ۲۳۴). حضرت رعایت حقوق غیرمسلمانان را همانند سایر مسلمانان لازم می‌دانست از این‌رو در نامه‌ای به مأموران مالیاتی‌اش می‌فرماید: «به مال هیچ‌یک از مردم (خواه مسلمان و خواه نامسلمان دارای پیمان) دست‌اندازی نکنند.» (همان، ۳۳، ۴۷۱).

وقتی استاندار امام در سرزمین فارس (به گمان این‌که زرتشتیان اهل کتاب نیستند و می‌توان بر آنها سخت گرفت) با مردم بدرفتاری کرد مورد نكوهش حضرت قرار گرفت و ایشان به وی فرمود: ... نباید آنان را برانی یا بر ایشان ستم کنی (مجلسی ۱۴۰۳، ۳۳، ۴۸۹). آزادی اهل کتاب در زمان حکومت علی علیه السلام به حدی بود که وقتی حضرت به‌عنوان خلیفه مسلمین زره خود را در دست مردی یهودی می‌بیند و به وی می‌فرماید: این زره من است و مرد یهودی انکار می‌کند؛ باینکه حضرت می‌توانست به‌عنوان خلیفه مسلمین زره

خود را به زور از آن یهودی بگیرد اما این کار را نمی کند و در محکمه حاضر و تسلیم رأی قاضی می شود. شریح قاضی خطاب به امیرمؤمنان می گوید: آیا شاهی داری؟ حضرت شاهی بر گفتار خود نداشت. شریح قاضی نیز به نفع یهودی حکم صادر کرد. یهودی، با مشاهده همسانی امام با دیگر قشرهای جامعه و حتی یک فرد غیرمسلمان در برابر قانون، گفت: او راست می گوید. زره مال اوست و در جنگ صفین، از اسبی خاکستری رنگ بر زمین افتاد و من برداشتم. مرد، مسلمان شد. امام نیز فرمود: «اینک که مسلمان شدی، زره را به تو بخشیدم.» (مجلسی ۱۴۰۳، ۴۱، ۵۶؛ هم چنین. ر.ک: سیدی ۱۳۹۳، ۱۸۲).

ب) نبرد مسلحانه

امیرمؤمنان علیه السلام در دوران حکومت خویش، مدارا را بر نبرد ترجیح می داد اما ناکثین^۱، قاسطین^۲ و مارقین^۳ سه گروهی بودند که با عملکرد خود، برای امیرمؤمنان علی علیه السلام راهی را جز نبرد، باقی نگذاشتند. که در این بخش به اختصار جریان نبردهای مسلحانه حضرت را ذکر می کنیم که عبارت است از:

یک) اصحاب جمل (ناکثین)

هنگامی که علی علیه السلام از تحرک شورشیان (در بصره) آگاه شد با همراهی عده ای از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سایر مردم (که در نقلی تا چهار هزار نفر گزارش شده اند)، به سرعت، به سوی عراق حرکت کرد (خلیفه بن خیاط ۱۴۰۵، ۱۸۴). حضرت پس از این که به اتفاق یارانش به بصره رسید سه روز تأمل کرد و با ارسال پیام هایی از شورشیان خواست تا از تصمیم نادرستشان باز ایستند، اما پاسخ مثبتی از آنها نشنید (دینوری ۱۹۶۰، ۱۴۷). اصحاب جمل نه تنها پاسخ مثبتی ندادند، بلکه سفیر حضرت را تیرباران کردند (کوفی ۱۳۹۳، ۲، ۳۱۶). سرانجام، برخلاف میل باطنی حضرت، جنگ جمل در ۳۶ هجری واقع شد و طلحه و زبیر به قتل رسیدند و این جنگ به نفع علی علیه السلام پایان یافت.

۱. این واژه بر کسانی اطلاق می شود که ابتدا با امیرمؤمنان علی علیه السلام بیعت کردند، ولی بیعت خود را شکسته و جنگ جمل را بر ضد آن حضرت به راه انداختند. جالب این جاست که این لقب «ناکثین» را رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر آنان نهاد و به همسر خود ام سلمه فرمود: «بشنو و شهادت بده که این علی علیه السلام سرور مسلمین و رهبر متقیان و کشنده ناکثین، قاسطین و مارقین است.» ام سلمه می گوید: «پرسیدم ناکثین چه کسانی هستند؟» فرمود: «کسانی که در مدینه با او بیعت می کنند و در بصره آن را می شکنند.» (طبرسی ۱۴۱۳، ۲، ۴۶۲-۴۶۳).

۲. این واژه در تاریخ اسلام به کسانی اطلاق می شود که در سال ۳۷ هجری علیه امیرمؤمنان علی علیه السلام جنگ صفین را به راه انداختند. سردسته قاسطین معاویه است که ضمن ممانعت از بیعت با حضرت، مردم شام را برای جنگ با امیرمؤمنان علیه السلام شوراند. حضرت علی علیه السلام در حدیثی فرمود: «به من فرمان داده شد (از جانب خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم) که با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم...» (ابن منظور ۱۴۰۸، ۷، ۳۷۸).

۳. خوارج به گروهی اطلاق می شود که علیه امیرمؤمنان علی علیه السلام پس از جنگ صفین شورش کردند و جنگ نهروان را شکل دادند. علت نام گذاری آنها به خوارج این بود که بر امام واجب الاطاعه زمانشان خروج کردند (راغب اصفهانی ۱۴۳۰، ۱۹۷). خوارج که در سپاه حضرت با معاویه جنگیدند، بعد از تحمیل قضیه حکمیت بر علی علیه السلام در جنگ صفین، بر حضرت معترض شدند که چرا ایشان زیر بار حکمیت رفت و با اعتراض بر این مسئله، از سپاه حضرت جدا شدند و هنگام بازگشت سپاه حضرت به کوفه، تغییر مسیر دادند و به صحرای کوفه، که حروراء نامی ده می شد، رفتند (ازاین رو به خوارج، لقب حروریه نیز اطلاق می شود) تعداد آنها در آن هنگام بالغ بر دوازده هزار نفر بود (مجلسی ۱۴۰۳، ۳۳، ۳۸۵).

دو) قاسطین

علی علیه السلام پس از فرونشاندن قائله ناکثین، دیگر به مدینه نرفت، بلکه در کوفه مستقر شد. تنها مشکل حضرت در آن هنگام بیعت نکردن شامات با ایشان بود (بلاذری ۱۳۹۸، ۲، ۲۴۰ و ۲۴۱).

مردم شام که اغلب طرفدار بنی‌امیه بودند، از معاویه حمایت کردند و در ۳۷ هجری نبرد سنگینی میان سپاه علی علیه السلام و قاسطین در گرفت. معاویه در آستانه شکست بود که با کمک عمروعاص و سادگی برخی از سپاهیان حضرت، مسئله حکمیت را طرح کرد و از شکست حتمی نجات یافت. پس از اینکه حکم کوفیان (ابوموسی اشعری) فریب حکم شامیان (عمروعاص) را خورد، حضرت به رأی حکمین تن نداد و همواره از کوفیان می‌خواست که یاری‌اش کنند تا دوباره با قاسطین نبرد کند و آتش فتنه آن‌ها را بی‌فروغ سازد، اما هیچ‌گاه از جانب کوفیان لیبک نشنید و مردم کوفه آن‌قدر سستی نشان دادند تا معاویه عده‌ای خون‌خوار، سارق مصلح و اخلال‌گر را به شهرهای تحت حاکمیت حضرت فرستاد. آن‌ها، به دستور معاویه، خانه‌ها و کوچه‌ها را مملو از کشتگان محب علی علیه السلام کردند و به غارت اموال پرداختند و آن را با خود به شام بردند.

ج) خوارج (مارقین)

خوارج گروهی هستند که بر ضد علی علیه السلام شوریدند و موجب بروز جنگ نهروان شدند. امیرمؤمنان علیه السلام همواره به مدارا با خوارج می‌پرداخت و تا جای ممکن از برخورد با آن‌ها اجتناب می‌کرد؛ از جمله این‌که نقل شده به خوارج فرمود:

تا وقتی دست به شمشیر نبرید از سه امتیاز برخوردار خواهید بود: نخست آن‌که از ورود شما به مسجد برای نماز جلوگیری نمی‌کنیم؛ دیگر این‌که تا وقتی با ما هستید، از حقوق بیت‌المال شما را محروم نمی‌کنیم؛ و آخر آن‌که، تا دست به اقدام مسلحانه نزنید، با شما نمی‌جنگیم (الکوفی القاضی ۱۴۱۲، ۲، ۳۴۱).

هنگامی که خوارج از شهر کوفه بیرون رفته و ایجاد ناامنی کرده و قصد جنگ کردند، آن حضرت ابن عباس را برای مذاکره، نزد آنها فرستاد. خوارج شبهاتی را که به سبب آن از سپاه علی علیه السلام جدا شدند مطرح کردند. ابن عباس نیز آن شبهات را به حضرت منتقل کرد و ایشان به تمام آن‌ها پاسخ منطقی و قانع‌کننده داد. پاسخ حضرت آن‌قدر روشن بود که پس از هر پاسخ، خوارج قانع شده و می‌گفتند: «این پاسخ را از تو قبول کردیم». پس از پایان یافتن پاسخ‌های حضرت (به شبهات خوارج) هشت هزار نفر از لشکر دوازده‌هزارنفری آن‌ها فریاد زدند: «التوبة، التوبة» (مجلسی ۱۴۰۳، ۳۳، ۳۹۶-۳۹۷). ولی چهار

هزار نفر باقی مانده از خوارج، به دشمنی خود ادامه دادند و جنگ نهروان را به راه انداختند که با پیروزی قاطعانه علی علیه السلام به پایان رسید.

ج) برخورد با بدعت‌ها

روش دیگر حضرت، برخورد با بدعت‌ها بود که از دو روش برخورد قاطع و روشنگری استفاده می‌کرد.

یک) برخورد قاطع با داستان‌سرایان

تاریخچه قصاصون یا همان داستان‌سرایان، به دوران پیش از اسلام بازمی‌گردد. پیامبر صلی الله علیه و آله آن را در دوران خود منسوخ فرمود، اما در زمان خلیفه اول، بار دیگر آن رسم قدیمی، زنده شد؛ خصوصاً رخدادهایی هم چون منع کتابت و نقل احادیث نبوی و محدود کردن سنت آن حضرت و جعل حدیث سبب شد که سنت پیامبر صلی الله علیه و آله جایگاه خویش را در جامعه از دست بدهد و جریان قصاصون با وجود افرادی همچون کعب الاحبار و تمیم داری و... تقویت شود. در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله، محوری که احادیث و داستان‌های آنان (قصاصون) در اطراف آن می‌چرخید، جنگ‌ها و نبردها، عشق، احوال عاشقان و اشعار مربوط به آنان، سحر و کهنات، اخبار جن و اموری از این قبیل بود. اما قصاصون پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله پس از این که مجدداً در جامعه ظاهر شدند، علاوه بر امور یادشده دست به جعل حدیث نیز زدند؛ خصوصاً این که خلفای سه‌گانه، کتابت و نقل حدیث را برای غیرقصاصون منع کرده بودند (ر.ک: یزدی مطلق ۱۳۹۱، ۳۶۱). امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران حکومت خویش تمام تلاش خود را در جهت زدودن بدعت‌ها به کار برد، در مقابل این بدعت‌ایستاد و قصاصون را از صحنه جامعه اسلامی طرد کرد (مجلسی ۱۴۰۳، ۷۲، ۲۶۴-۲۶۵).

دو) روشنگری در برابر بدعت‌ها

بدعت‌ها پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله تا قبل از حکومت امیرمؤمنان علیه السلام به قدری زیاد شده بود که زائل کردن آن زمان‌بر بود؛ زیرا مردم به بدعت‌ها انس گرفته بودند و به آن‌ها تعلق خاطر داشتند و آن را جزء دین می‌پنداشتند. حضرت، پیرامون انحرافات به وجود آمده خطبه‌ای ایراد فرمود و پس از ستایش خداوند، بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاده و اظهار داشت که از دو چیز بیش از هر امر دیگری نسبت به پیروانش می‌ترسد یکی پیروی از هوای نفس و دیگری آرزوهای دراز و کلام خود را ادامه داد تا این که به بحث انحرافات اشاره کرد و فرمود: والیان پیش از من کارهایی انجام دادند که برخلاف سنت رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و عبادانه این خلاف را انجام دادند تا نقض عهد کرده و سنت را تغییر دهند. اگر بر مردم تحمیل

می‌کردیم که آن (بدعت‌ها) را ترک کنند لشکر از من جدا گشته تا جایی که تنها می‌ماندم، یا عده کمی از شیعیانم باقی می‌ماندند. حضرت کلام خود را پی گرفت تا این‌که فرمود: به خدا سوگند! من به مردم دستور دادم که در ماه رمضان جمع نشوند (اقامه نماز جماعت نکنند) مگر در نمازهای فریضه (واجب) و آن‌ها را مطلع ساختم که به جماعت خواندن نمازهای نافله بدعت است؛ پس برخی از لشکر که همراه من (با دشمن) می‌جنگیدند، فریاد برآوردند: ای اهل اسلام (ای مسلمانان) سنت عمر تغییر کرد. ما را از نماز نافله در ماه رمضان نهی می‌کنند. ترسیدم لشکر بر من شورش کنند و مورد حمله قرار گیرم (حر عاملی ۱۴۰۹، ۸، ۴۶-۴۷).

همچنین گزارش‌های مشابهی از علی علیه السلام در زمینه اعتراض به بدعت در نماز جماعت نافله‌ها در ماه رمضان گزارش شده است (ر.ک: ورعی، ۱۳۷۹). در یکی از گزارش‌ها آمده که امیر مؤمنان علی علیه السلام باخبر شد که مردم نماز نافله ماه رمضان را به جماعت می‌خوانند؛ لذا امام مجتبی علیه السلام را فرستاد تا آن‌ها را از خواندن نماز مستحبی به جماعت نهی کند، اما مردم با شنیدن کلام امام مجتبی علیه السلام فریاد برآوردند که «واسنة عمراه»؛ از این رو علی علیه السلام که فضا را ملتهب دید، به پسرش دستور داد که بیش از این بر ترک به جماعت خواندن نافله اصرار نرورد (طوسی ۱۴۰۷، ۳، ۷۰).

نتیجه‌گیری

از آنچه در این تحقیق به دست آمد می‌توان مطالب زیر را نتیجه گرفت: مخالفان علی علیه السلام پیش از حکومت ایشان، مخالفان سیاسی بودند و تعامل حضرت با آنان، بیان‌کننده سبک زندگی سیاسی ایشان براساس تقیه مداراتی بوده است. حضرت در دوران حکومت خویش هیچ‌کسی را مجبور به بیعت نکرد و نهایتاً به تذکرات شفاهی کسانی که بیعت نکردند، بسنده می‌کرد و از انواع شیوه‌های کلامی و غیرکلامی متناسب با شرایط گوناگون در تعامل با مخالفان بهره می‌جست.

امیر مؤمنان علیه السلام با ناکثین، قاسطین و مارقین نبرد کرد، اما هیچ‌گاه نسبت به انجام نبرد علاقه‌مند نبود؛ بلکه گروه‌های مخالف بودند که راه‌های دیگر را عملاً بستند و راهی جز جنگ را پیش روی امیر مؤمنان علی علیه السلام نگذاشتند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در دوران حکومت خود با قصاصون که با داستان‌سرایی بیهوده و ایجاد تحریف در احادیث، مردم را در دوران خلفا سرگرم می‌کردند، برخورد کرده و آن‌ها را از صحنه جامعه اسلامی طرد کرد. هم‌چنین حضرت نسبت به بدعت‌ها واکنش نشان داده و بدعت بودن آن‌ها را به مردم اطلاع می‌داد، اما مردم که در دوران خلفا به برخی

از بدعت‌ها اُنس گرفته بودند و سنت خلفا را در ردیف سنت پیامبر ﷺ می دانستند، کلام حضرت را نمی پذیرفتند؛ لذا ایشان مهلت می داد تا تدریجاً بدعت‌ها حذف شوند. امیرمؤمنان علی علیه السلام معتقد بود که اهل کتاب در پناه اسلام هستند (و مسلمانان موظفانند بابت جزیه‌ای که آن‌ها می دهند، امنیتشان را تأمین کنند). از این رو سبک حکومت‌داری حضرت، احترام به حقوق معیشتی، قضایی و اجتماعی اهل کتاب بلکه رعایت اصول اخلاقی در تعامل با همه انسان‌ها از جمله مخالفان بود تا جایی که ابن مجلم مرادی نیز در سبک زندگی حضرت به عنوان اسیر، از حقوقی برخوردار است.

منابع

۱. ابن ابی الحدید، عزالدین عبدالحمید بن محمد. ۱۳۷۷. شرح نهج البلاغه. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. بی‌جا: دار احیاء الکتب العربیة.
۲. ابن منظور، جمال‌الدین ابوالفضل. ۱۴۰۸. لسان العرب. تحقیق علی شیری. بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ج ۱۵.
۳. احمد بن فارس بن زکریا. ۱۴۱۰. معجم مقاییس اللغة. تحقیق عبدالسلام محمد هارون. بی‌جا: دار الاسلامیة.
۴. اصفهانی، ابوالفرج. ۱۴۱۴. مقاتل الطالبیین. قم: منشورات الشریف الرضی.
۵. امام حسن عسکری علیه السلام. ۱۴۰۹. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام. قم: مدرسه امام مهدی علیه السلام.
۶. امام، سید محمد. ۱۳۹۳. مواجهه فکری و عملی امامان شیعه با دشمنان. قم: نشر ادیان (وابسته به دانشگاه ادیان و مذاهب).
۷. انوری، حسن، و دیگران. ۱۳۸۱. فرهنگ بزرگ سخن. تهران: انتشارات سخن، چاپ اول.
۸. ایروانی، جواد. ۱۳۸۴. «خاستگاه مدارا و غفوا از دیدگاه قرآن و حدیث». مجله تخصصی الهیات و حقوق (۱۷): ۱۵۱-۱۸۶.
۹. بلاذری، احمد بن یحیی. ۱۹۵۹. انساب الاشراف. مصر: دار المعارف.
۱۰. _____ . ۱۳۹۸، انساب الاشراف. تحقیق محمدباقر محمودی. بیروت.
۱۱. حر عاملی، محمد بن حسن. ۱۴۰۹. وسائل الشیعه. محقق مؤسسه آل‌البیت. قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام.
۱۲. دهخدا، علی‌اکبر. ۱۳۴۹. لغتنامه. زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سیدجعفر شهیدی. تهران: سازمان چاپ دانشگاه تهران.
۱۳. دینوری، ابن قتیبہ. ۱۳۸۲. الامامة و السياسة. قاهره: مکتبة المصطفی، البابی الحلبي، چاپ سوم.
۱۴. _____ . ۱۹۶۰. الاخبار الطوال. تحقیق عبدالمنعم عامر. بی‌جا.
۱۵. راغب اصفهانی، عبدالقاسم حسین بن محمد. ۱۴۳۰. المفردات فی غریب القرآن. تحقیق ابراهیم شمس‌الدین. بیروت: مؤسسة الأعلمی للطبوعات، چاپ اول.
۱۶. رشید رضا، محمد. بی‌تا. تفسیر المنار. بیروت: دار المعرفة، چاپ دوم.

۱۷. سیدی، حسین. ۱۳۹۳. امیر گل‌ها. قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۹۲، چاپ هشتم.
۱۸. صبحی صالح. ۱۴۱۴. شرح نهج البلاغه. قم: منشورات دارالهجرة.
۱۹. صداقت، محمدعارف. ۱۳۹۳. سیره و روش پیامبر صلی الله علیه و آله در برخورد با دشمنان. قم: انتشارات زائر، چاپ اول.
۲۰. صدوق، محمد بن علی بن بابویه. ۱۴۱۳. من لایحضره الفقیه. تحقیق علی‌اکبر غفاری. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۱. طبرسی، ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب. ۱۴۱۳. الاحتجاج. تحقیق ابراهیم بهادری، محمدهادی به. قم: اسوه، چاپ اول.
۲۲. طبری، محمد بن جریر. ۱۳۷۵. تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر.
۲۳. _____ . ۱۴۰۳. تاریخ طبری. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چاپ چهارم.
۲۴. طریحی، فخرالدین. بی تا. مجمع البحرین. تحقیق سید احمد حسینی. طهران: مکتبه المرتضویه.
۲۵. طوسی، محمد بن حسن. ۱۴۰۷. تهذیب الأحکام. محقق سیدحسن موسوی خراسان. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۶. عسکری، مرتضی. ۱۳۸۶. سقیفه. قم: دانشکده اصول دین، چاپ سوم.
۲۷. علی عبدالله، ناصر. ۱۳۷۷. الهجیم البسیط، فرهنگ عربی به فارسی، ساده. مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی، چاپ اول.
۲۸. فاضل لنکرانی، محمد. ۱۳۷۲. «فقه حج: تقیه مداراتی». میقات حج ۲(۳): ۴۷-۶۲.
۲۹. فتح، قبادپور، و علی جهان‌آباد. ۱۳۸۸. «سیره امام علی علیه السلام در مواجهه با قاعدین». مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی ۴(۱۶): ۵-۱۳.
۳۰. فراهیدی، خلیل بن احمد. ۱۴۰۹. العین. قم: نشر هجرت.
۳۱. فیض الاسلام، سیدعلی‌نقی. ۱۳۷۰. ترجمه و شرح نهج البلاغه. بی جا: انتشارات فیض الاسلام.
۳۲. کلینی رازی، ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق. ۱۳۸۱. الکافی. تصحیح و تعلیق علی‌اکبر غفاری. تهران: مکتبه الصدوق.
۳۳. الکوفی القاضی، محمد بن سلیمان. ۱۴۱۲. مناقب الامام امیرالمؤمنین. تحقیق شیخ محمدباقر المحمودی. بی جا: مجمع الثقافة الاسلامیه، چاپ اول.
۳۴. کوفی، ابن اعثم. ۱۳۸۰. الفتوح. ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی. تهران: علمی و فرهنگی.
۳۵. _____ . ۱۳۹۳. الفتوح. بی جا.
۳۶. مجلسی، محمدباقر. ۱۴۰۳. بحار الانوار لدرر اخبار الائمه الاطهار صلی الله علیه و آله. بیروت: مؤسسه الوفاء، چاپ دوم.
۳۷. مسعودی، علی بن حسین. ۱۹۶۵. مروج الذهب. بیروت: دار الأندلس.
۳۸. معین، محمد. ۱۳۸۶. فرهنگ فارسی معین. با اهتمام عزیزاله علی‌زاده و محمود نامنی. تهران: انتشارات نامن، چاپ دوم.
۳۹. مفید، محمد بن محمد النعمان. ۱۳۶۳. تصحیح الاعتقاد. قم: منشورات الرضی.
۴۰. ورعی، سیدجواد. ۱۳۷۹. «احکام ولایی در حکومت علوی». حکومت اسلامی ۵(۳): ۳۷۵-۴۰۴.
۴۱. یزدی مطلق، محمود. ۱۳۸۷. امامت پژوهی. به کوشش جمعی از نویسندگان. مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی، چاپ چهارم.